

بررسی نظرات مختلف راجع به مسئله ذر و عالم ذر

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اهمیت روایات در تفسیر آیات

عرض شد راجع به مسئله ذر و عالم ذر نظرات مختلفی هست و طبعاً آن آیه‌ای که در قرآن دلالت بر این معنا می‌کند، می‌شود گفت که یک آیه نسبت به این مسئله ظهور یا تصریح دارد و آیات دیگری هم هستند که اشاره دارند و حالا عرض می‌کنیم. روایات در این زمینه حکایت از همین معنا دارد یعنی در این قضیه روایات همان آیه را تفسیر می‌کنند و توضیح می‌دهند.

قبل از طرح این روایات به این مسئله باید اشاره کرد که مسئله تفسیر آیات چنانچه مورد تأیید روایات قرار بگیرد و منافات ظاهری با آن آیات نداشته باشد، می‌شود گفت که همان مفهوم روایات، معنای خود آیات است. در این زمینه روایات مختلف هست؛ بعضی از روایات فقط در مقام بیان ظاهر است و بعضی از آنها در مقام شأن نزول و بیان

مصدق است. ما نمی‌توانیم در تفسیر آیات نسبت به روایات بی‌تفاوت باشیم. یک شبهه‌ای در اینجا برای بعضی ممکن است به وجود بیاید که اینکه می‌گویند: «إِنَّ الْقُرْآنَ يَفْسِّرُ بَعْضُهُ بَعْضًا»^۱ معنای این صرف نظر کردن از روایات نیست. علی‌کل‌حال ما در تبیین و توضیح و تفسیر آیات به روایات نیازمند و محتاج هستیم و انسان بدون کمک از روایات نمی‌تواند بسیاری از آیات را معنا کند.

عدم منافات معنای آیات با روایات ائمه علیهم‌السلام

یک معنا معنای ظاهری است و یک معنا معنای باطن و حقیقت است و این منافات ندارد با اینکه خود آیات یک معنای ظاهری داشته باشند، مثلاً در این آیه‌ای که راجع به قصاص است ﴿وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطٰنًا فَلَآ يُسْرِفُ فِي آلِ قَتَلِ إِنَّهُ كَانَ مَنصُورًا﴾^۲. این آیه در مورد قصاص است و ولی دم را در اینجا اثبات

۱. الکشاف، ج ۲، ص ۴۳۰؛ کامل بهایی، طبری، ص ۳۹۰.

۲. سوره اسراء (۱۷) آیه ۳۳.

ترجمه: «و کسی که خونش به مظلومی و ناحق ریخته شود ما به ولی او حکومت و تسلط (بر قاتل) دادیم پس (در مقام انتقام) آن ولی در قتل و خونریزی اسراف نکند که او از جانب ما مؤید و منصور خواهد بود.» (محقق)

می‌کند. این باینکه روایاتی هست که منظور از این آیه حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام است و ولیّ دم او حضرت ولیّ عصر علیه‌السلام است^۱ منافات ندارد و این مصداق اتمّ این آیه است اما ایراد و اشکالی ندارد که انسان در اینجا از این آیه استفاده یک حکم فقهی داشته باشد.

حالا اگر روایات در اینجا آمدند و یک معنایی را برای این آیات قرآن اثبات کردند قطعاً ما باید آن را یا به معنای ظاهر یا به همان معنای باطن اخذ کنیم زیرا تشخیص مفاهیم و مبانی آیات با اهل بیت علیهم‌السلام و با افرادی است که مهبط وحی هستند و آنها فقط اهل بیت هستند. پس اینکه می‌گویند که نیازی به روایات نیست، غلط است. ما بدون روایات نمی‌توانیم معنای این آیات را بفهمیم. مثلاً یک آیه‌ای درباره وضو هست که اگر روایات نباشد خود آیه معنای دیگری می‌دهد و من کسی از شیعه را ندیده‌ام که بدون استفاده و استناد به روایات بخواهد معنایی را تفسیر کند و تفسیر آیه‌ای بکند. حتی در تفسیر

۱. اثبات الهداة، ج ۵، ص ۱۹۳؛ بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۳۰.

المیزان که معروف به این است که تفسیر آیه به آیه است، بالأخره ایشان روایاتی را در جهت تأیید یا نفی بعضی از آراء نقل می‌کنند و بدون این مسئله اصلاً به نظر می‌رسد تفسیر آیات جای ضعف و نقص دارد و باید با استفاده از روایات باید باشد و واقع مسئله هم همین است. ما این‌همه روایات از ائمه علیهم‌السّلام داریم که معانی آیات را از ما پرسید، این وحی در منزل ما آمده و محلّ و مهبطش قلوب ما هست، اّهمّة اینها وحی همین آیات است؛ همین آیاتی است که هم در مورد شأن نزول و مصادیق و همین‌طور نسبت به خود مفهوم آن باید به آنها نظر بدهیم و معانی را در آنجا ادراک بکنیم.

مضامین و مراتب مختلفه داشتن آیات قرآن

چون معانی آیات قرآن معانی‌ای نیست که برای همه افراد در هر سطحی باشد. گرچه مخاطبین قرآن همه افراد هستند ولی اینها دارای مضامین مختلفه و مراتب مختلفه‌ای هستند. بدون توجه به روایات کجا ما می‌توانیم حروف مقطّعه قرآن را خودمان بفهمیم؟

۱. عیون أخبار الرضا علیه‌السّلام، ج ۲، ص ۲۷۲؛ من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۱۰؛ اسرار ملکوت، ج ۱، ص ۲۶۹.

امکان ندارد! خب این باید از طرف آنها باشد! حالا بعضی از آن مطالب را برای ما نقل کرده‌اند و بعضی‌هایش که مربوط به اسرار است نقل نشده و خود انسان به آن می‌رسد و بعضی‌ها رسیده‌اند؛ همان‌ها رسیدند منتها مُجاز به ابراز و اظهار آن نیستند. اینکه فقط هرچه ملقای به مخاطب هست همان فهم عادی و فهم عرفی هست که بر این قضیه دلالت ندارد و لذا مثلاً در آیه شریفه که مربوط به طعام است ﴿فَلْيَنْظُرِ آلُ إِنْسَانٍ إِلَىٰ طَعَامِهِ﴾ * اَنَا صَبَبْنَا آلَ مَاَاءَ صَبًّا * ثُمَّ شَقَقْنَا آلَ أَرْضَ شَقًّا^۱. در اینجا یک معنا معنای ظاهری هست که ﴿فَلْيَنْظُرِ آلُ إِنْسَانٍ إِلَىٰ طَعَامِهِ﴾ کیفیت نزول رحمت و برکات را در این آیه بیان می‌کند که چطور به یک زمینِ مِیّت این برکات خدا و رحمت نازل می‌شود و سبز می‌شود و آب‌ها جاری می‌شود و طبعاً وسیله‌ای برای استمرار حیات و بقاء حیات در اینجا جاری می‌شود. از آن طرف امام

^۱ . سوره عبس (۸۰) آیه ۲۴ - ۲۶. امام شناسی، ج ۱۱، ص ۲۱۱:

«باید انسان نظری به طعام خود کند؛ که ما آب باران را از آسمان فرو ریختیم؛ و سپس زمین را برای رشد نباتات شکافتیم.»

صادق می فرماید: «**فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانَ إِلَىٰ عِلْمِهِ مَمَّنَّ**

تَعْلَمُهُ»^۱.^۱ خب اینکه [انسان نگاه کند ببیند] از چه

کسی دارد این علم را تعلم می کند، این معنایی است

که اینجا باید امام بیاید و این معنا را بیان کند. ما اگر

صد سال هم می نشستیم هیچ نمی فهمیدیم که منظور

پروردگار از این آیه این هست که **فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانَ**

إِلَىٰ عِلْمِهِ مَمَّنَّ تَعْلَمُهُ یا **مَمَّنَّ يَتَعْلَمُهُ**. این معنایی

است که وقتی انسان نگاه می کند می بیند که این قضیه

خیلی عجیب است!

یک وقتی من دیدم بعضی ها اصلاً دارند از این

آیه نسبت به طهارت و نجاست بعضی از چیزها و

بعضی از اطعمه و اشربه استفاده فقهی می کنند! گفتم

که این آیه اصلاً دلالت بر این قضیه ندارد! می گفتند:

﴿**فَلْيَنْظُرِ آلَ إِنْسَانٍ إِلَىٰ طَعَامِهِ**﴾ دلالت می کند که

باید در هر موردی قاعده احتیاط جاری کرد و تا

انسان یقین به طهارت و حلیت نکند نمی تواند در

اینجا تناول کند. چون لام در ﴿**فَلْيَنْظُرِ**﴾ لام

^۱. تفسیر البرهان، ج ۵، ص ۵۸۴:

«عَنْ زَيْدِ الشَّحَامِ، عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: ﴿**فَلْيَنْظُرِ آلَ إِنْسَانٍ إِلَىٰ طَعَامِهِ**﴾ قُلْتُ: مَا طَعَامُهُ؟ قَالَ: «**عِلْمُهُ الَّذِي يَأْخُذُهُ عَمَّنْ يَأْخُذُهُ**»»

وجوبیه است. گفتم که آقا [در] این روایت [داریم
که این آیه] اصلاً راجع به علم است! اصلاً در اینجا
این مسئله مورد نظر است.

ولایت؛ باطن تشریح

اینها نکاتی است که خدای متعال نمی تواند هر
چیزی را به صورت ظاهر بیان کند. باید این مطالب
از دریچه خودش که همان دریچه وحی است برسد.
والاً خدا بیاید و بگوید که بلند شو و دنبال امام صادق
علیه السلام برو و هر چه امام صادق گفت گوش بده
[در ظاهر] نمی شود خب این مسائل در لفافه می آید.
حتی اصلاً مسائلی که مربوط به ولایت است ما در
قرآن نداریم، همه اینها در لفافه و کنایه و اشاره است.
اسم پیغمبر در چند جای قرآن آمده است ولی کجا
اسم امیرالمؤمنین علیه السلام آمد؟ نیامد! فقط یک
قضیه، بله، آیاتی در شأن نزول حضرت در موارد
مختلف آمده ولی اسم نیامده است چون ولایت،
باطن تشریح است و باطن هیچ وقت نباید ظاهر
بشود. اگر قرار بر این است که ولایت، باطن باشد و
مردم بر این باطن امتحان بشوند و به واسطه این باطن
بهشت و جهنم پدیدار بشود و مراتب و ارتقاء نسبت

به افراد پیدا بشود، دیگر خدا نمی تواند ظاهر بگوید چون همه چیز از بین می رود؛ یعنی اگر خدا ولایت امیرالمؤمنین را به نحو ظاهر بیان می کرد و اسم می آورد اصلاً تمام بساط شرع برچیده می شد. چون اسم هست دیگر! وقتی که هست بنابراین مخالفی دیگر نمی تواند جلو بیاید و قد علم کند. الآن می گویند که نه آقا! واقعه غدیر آمده و گفته «**من كنت**

مولاه» محبت و دوستی و این چیزها است و ما هم قبول داریم. این آمده توصیه به اهل بیت کرده است. مگر همین تعبیرات و توجیهاتی که الآن دارند سنی ها و مفسرین آنها می کنند چیست دیگر؟! خب همین هست! آن وقت حالا این احمقها فکر این را نمی کنند که سه روز پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آنجا بایستد و مردم بایستند که بگوید علی را دوست داشته باشید؟! اگر این پیغمبر است، من یکی دست از این شریعت برمی دارم! این پیغمبر عقلش پارسنگ برداشته است که سه روز در آن گرما مردم

۱. الغدیر، ج ۱، ص ۱۰ و ۱۱؛ حبیب السیر، ج ۱، جزء سوّم، ص ۴۱۰ و ۴۱۱؛ مناقب، ابن مغزلی، ص ۱۶ - ۱۸؛ الصواعق المحرقة، ص ۲۵؛ امام شناسی، ج ۷، ص ۶۹.

را نگه دارد و بگوید که این را دوست داشته باشید؟! این چه عمل لغو و سفیهانه‌ای است؟! اگر یک فرد عادی این کار را انجام بدهد شما دیگر پشت سرش نماز نمی‌خوانید حالا چه برسد به اینکه پیغمبر بیاید انجام بدهد! حالا کاری به این نداریم و از این صرف‌نظر می‌کنیم.

عَلَّتْ اخْتَفَايَ نَامِ وَلِيِّ دَرِ قُرْآن

اما اگر صریح بیان می‌شد - نه یک آیه، دو آیه - که کسی نتواند حرف بزند مثلاً ده جای قرآن اسم علی می‌آمد. همین علی بن ابی طالبِ فلان که پدرش ابوطالب است و مادرش فاطمه بنت اسد و پسرعموی پیغمبر است. خب اگر قرار بر این است که صریح باشد، آدم باید صریح بگوید! همین علی بن ابی طالب علیه‌السلام بعد از فوت پیغمبر سر جایش نشسته و همان کاری را انجام می‌دهد که پیغمبر انجام می‌داد. دیگر عمر و ابوبکر اینجا چه کار می‌کردند؟ آنها می‌رفتند و کاسه و کوزه‌شان را جمع می‌کردند! دیگر عبدالرحمن بن عوف و مخالف و معاند اینجا چه می‌کنند؟! باید اسم علی مخفی بماند تا آن کسی که در ذاتش خرده‌شیشه دارد بتواند بیاید

خرده‌شیشه‌اش را نشان بدهد والا همهٔ اسباب و
وسائل از آنها گرفته می‌شود و عالم امتحان به‌هم
می‌خورد. اصلاً باید اسم علی مخفی بماند! اگر اسم
علی ظاهر بشود حقدها و حسدها کجا دیگر می‌تواند
بیاید خودش را نشان بدهد؟! معاندت‌ها و عنادها و
حقدهای بدر و حنین کجا می‌خواهد بیاید؟! دیگر
بستر و زمینه و ظرف برای ارائه ندارد! آن وقت در
آنجا سلمان و غیر سلمان دیگر شناخته نمی‌شود.
مراتب تقوا و ایمان در آنجا محقق نمی‌شود و همه
می‌دانند دیگر! می‌دانند همین است دیگر و کسی هم
نمی‌تواند حرف بزند! اگر حرف بزند [می‌گویند که]
آقا مقابل پیغمبر ایستادی؟! باید زمینه طوری باشد
که بشود مقابل امام حسین علیه‌السلام ایستاد! اصلاً
دنیا باید این‌طور باشد! آن زمان ظهور حضرت است
که دیگر این حرف‌ها نیست! دیگر همه چیز برپا
می‌شود و می‌آید یا علی! هر کسی می‌خواهد گوش
بدهد بدهد، هر کسی هم نمی‌خواهد به قول
مشهدی‌ها همه از یک طرف و همه از یک کنار!

خلاصه ترتیب همه را می‌دهد! آنجا دیگر این
خبرها نیست! اما تا آن موقع می‌خواهد برسد، همه

باید رشدشان را بکنند، همه باید در هر زمینه از آن مسائل نفس عبور کنند والا اگر عبور نکنند دیگر رشد معنا ندارد. بعد از مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - یک قضیه اتفاق افتاد و واقعاً قضیه عجیبی بود و فقط این مسئله مشکلاتی را که در ذهن داشتم را حل کرد! مرحوم پدر ما خیلی در مسائل دقت داشت و دقت ایشان به حدی بود که مثلاً حتی ما دست و پایمان را جمع می کردیم! وقتی ایشان یک کاری داشت، یک دفترچه داشت که برمی داشت و آن کاری که داشت را با مداد در آن دفترچه می نوشت؛ یک، دو، سه، چهار و... تا فردا بگوید که آقا بروید این کارها را انجام بدهید. مثلاً ما را صدا می زد که تو برو و اینها را بگو. دیگری را صدا می زد که اینها را انجام بده. بعد به ما می گفت که وقتی انجام دادید بیاید به من بگویید که خط بزنم! نه اینکه بروید انجام بدهید و بروید! من همین طور فکرم مشغول است! یک دفعه من یک کار ایشان را انجام دادم و سه روز هم گذشت! من دیگر چه می دانستم بیایم به ایشان بگویم که آقا من رفتم انجام دادم و تمام شد دیگر!

گفتم که گزارش نمی‌خواهد دیگر! حالا بیایم یک

گزارش هم بدهیم! خب انجام دادیم! فرمودند:

- آقا مگر من به تو نگفتم که برو و آن را انجام

بده؟!!

- گفتم که آقا جان! سه روز پیش شما گفتید و من

هم انجام دادم.

- چرا نیامدی بگویی؟ سه روز است که فکر من

مشغول است! وقتی به تو می‌گویم که برو و این را

انجام بده، برگرد و بگو که من خط بزنم. تا نگفتی

من این خط را نمی‌زنم، و این مسئله همین‌طوری

روی میز من هست و من خیال می‌کنم که [تو انجام

ندادی]. خب اینها همه به صورت ظاهرشان عمل

می‌کنند. به صورت باطن که نمی‌کنند! ما چه

می‌دانیم آنها در فضای خودشان چه هستند! آن کسی

که از هزارتا خیال من خبر دارد، نمی‌داند من انجام

داده‌ام؟! خب این را اگر کسی نداند، من یکی که

می‌دانم! اینها حالا روی حساب‌های ظاهر خودشان

است، ما چه می‌دانیم چه کار می‌کردند!

علی‌کلّ حال ما مکلف به این بودیم که وقتی

انجام دادیم بیایم بگوییم. این آدمی است که آن قدر

دقیق است! ایشان به من پول داده که برو و این پول را به فلان شخص بده. من داشتم به طهران می‌آمدم، یک دفعه عجله داشتم که هواپیما دارد می‌رود! اتفاقاً با خودشان هم بودیم و یک قضیه‌ای داشت. من دیدم نمی‌توانم [پول را] به طرف بدهم به یکی از رفقا دادم که برود و بدهد. بعد وقتی که به طهران آمدم در ماشین [فرمودند که] آقا آن پولی که به تو دادیم به فلانی دادید؟

- بله آقا جان! به دستش رسیده است.

- از تو سؤال کردم دادی یا نه؟! درست جواب

بده! به دستش رسیده چیست؟! دادی یا ندادی؟

- دادم به فلانی که ببرد.

- مگر خودم بلد نبودم به او بدهم؟!!

این حرف‌ها و رعایت قضیه برای انسان راه و

سلوک است‌ها! چقدر اینها دقیق بودند!

- من وقتی می‌گویم که تو بده لابد یک قصدی

دارم والا می‌دادم یکی دیگر بدهد. منظور من صرفاً

این پول دادن نیست! منظور من رعایت شئون اوست

که این رعایت شئون فقط به دست تو برآورده

می‌شود نه‌اینکه فقط یک پول به دستش برسد. تو فکر این را نمی‌کنی!

اینها همه برای ما ادب بوده‌ها! ما را این طوری تنبیه می‌کردند که بفهمیم الآن چه کنیم. می‌گفتند: تو فکر این را نمی‌کنی که شاید او از اینکه شخص دیگری از این قضیه مطلع شده ناراحت شده باشد؟ گفتم: چرا! گفتند: پس تو نباید این کار را بکنی. هرچه به تو می‌گویم فقط همان را برو و انجام بده. شما یک هم‌چنین آدمی را کجا سراغ دارید؟! حالا این آدم با این دقت از دنیا برود و راجع به بعد از خودش چیزی نگوید! اصلاً مگر امکان دارد؟! آقا یک آدمی که دو تا کلاس سواد دارد سه تا وصیت نامه می‌نویسد! الآن آدمی که فقط پا روی بیل می‌گذارد در خانه‌اش وصیت نامه دارد! آن وقت یک هم‌چنین شخصی با این دقت - رفقای که در زمان ایشان بودند حالا شاید از من هم بیشتر مسائل و وضعیت ایشان را در خودشان احساس کرده‌اند - چطور می‌شود ایشان از دنیا برود و راجع به بعد از خودش [وصیت نکند]؟! بنده تا آن ثانیه آخر بالای سر ایشان بودم. سر ایشان روی دست چپ من بود که از دنیا

رفت. آن وقت چطور می شود که یک هم چنین آدمی از دنیا برود و چیزی نگویید؟! این همین است! او می خواهد آن جریان ولایت مخفی و آن امتحانی که قرار است پیش بیاید به این وسیله پیش بیاید. [آن ولایت] حالا هر کجا در عالم هست ما که دیگر خبر نداریم! نمی دانم اصلاً روی زمین هست یا نیست! گرچه با یک عباراتی [بیان کردند] ولی خوب می توانند موقع آخر و آن شب آخر بنویسند و [بگویند که] این کاغذ را به همه بروید نشان بدهید و آن قدر بچرخانید و از آن برای همه افراد زیراکس کنید و پخش کنید. این چیزی نیست که شخص از این مسئله فوق العاده به این مهمی - آن هم این آدم! - بی اطلاع باشد می توانیم بگوییم که اصلاً جزو ممتنعات است و این قضیه اصلاً از مسائل ممتنع است. او می خواهد آن جریان، آن قضیه امتحان، آن تقابل ها، آن مسائلی که همه در نفوس هست و همه قضایا پیش بیاید و آن کسانی هم که خیلی راهشان و مکتبشان و نفسشان در همان راستا هست، در این زمینه بیایند حرکت کنند و بروند. شاید هم در اینجا

مسائل و چیزهای باطنی دیگری بوده که نباید مطالب خیلی رو بشود؛ ممکن است در این وسط معاندینی باشند که بخواهند خراب کنند و چوب لای چرخ بگذارند و اینجا بیایند و درصدد بریبایند. از این مسائل هست دیگر! یا اینکه نه، هیچ خبری نیست و یک آقای بود و رفت و بعد هم تمام شد! اینجا مسائل خیلی هست! اما یکی از چیزهایی که به نظر من می‌رسید این بود و دیدم این توجیه قابلی می‌تواند داشته باشد که این مطلب باید رو بیاید و باید افرادی که در یک حال و هوای دیگری بودند، زمینه برای بروز و ظهورشان فراهم بشود. چطور که بعد از فوت ایشان بنده شنیدم که در یک مجلسی گفته بودند: دیگر آن کسانی که در زمان حیات ایشان دستور می‌دادند حالا بروند و بساطشان را جمع کنند! ببینید چه زود یک دفعه قضایا معلوم شد و چه زود مسائل و آنچه که در درون بود پیدا شد و بروها پیدا شد! ابوسفیان‌های این امت و ابوسفیان‌هایی که در میان آنها بودند دیگر مجال [پیدا کردند] **فَتَلَقُّوْهَا**

تَلَقَّفَ الْكَرَّةَ^۱. آمدند گفتند که... همان‌هایی که

اعتقادی به ولایت اولیاء نداشتند، وقتی برای مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - هدیه می‌آوردند ایشان توسط من هدیه آنها را پس می‌فرستادند، آنها آمدند دوره‌گردان این معرکه شدند و همان کلام:

لَعِبَتْ هَاشِمٌ بِالْمُلْكِ فَلَا *** خَيْرٌ جَاءَ وَ لَا وَحْيٌ نَزَلَ^۲

همان زمینه قشنگ پیدا شد و بعد هم وارد شدن در این مسائل و دیدید که چه شد و به کجا رسید! دیگر کار به کجا رسید که واقعاً آدم خجالت می‌کشد که بیاید به زبان بیاورد که خیلی‌ها از آن مقام منیع به چه حضيض ذلّتی سقوط کردند.

دو سه سال پیش یک سفری داشتم در آنجا یک نامه‌ای برای بعضی‌ها نوشتم و گفتم که واقعاً شما درمقابل آنچه که دارید انجام می‌دهید آیا جلوی بزرگان جواب دارید؟! اینکه الآن دیگر صدای مرده‌شور هم درآمد! الآن در این اوضاعی که هست دیگر صدای مرده‌شور درآمده! گفت: آن‌قدر آتش

۱. مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۴۲ و ۳۴۳؛ امام شناسی، ج ۸، ص ۲۰۸.

۲. ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۱۳۷ و ۱۳۷؛ انوار الملکوت، ج ۲، ص ۸۰: «فرزندان هاشم چند روزی با سلطنت بازی کردند پس بدانید که نه خبری از عالم غیب هست و نه وحیی بر پیغمبر نازل شده است.»

شور بود که صدای آشپز هم درآمد و گریه و فلان!!
حالا به همین قضایا و مسائل چسبیده‌اید! خودتان
دارید می‌بینید دیگر چه وضعیت و اوضاعی هست و
دیگر نمی‌توانند از خجالت خلق الله سرشان را بالا
بکنند. از اینهایی که یک وقتی مورد تأیید بودند و
به واسطه همین تأیید چه بر سر مردم رفت. اینها حالا
دیگر باز رها نمی‌کنند. شنیده‌ام که چندی پیش
بعضی از اینها گفته‌اند: نه! اصلاً هیچ طوری نیست!
همه چیز خوب است! انگار نه انگار! گفتم که این
دیگر چه یابویی است واقعاً! آخر یابو بودن هم
حدی دارد دیگر! یکی خیلی یابو است! یعنی
می‌گوید: همه، مجلس، وکیل، ملت، مردم، ملائکه،
چپ، راست، جن و انس دارند می‌گویند که اوضاع
[خراب است]. [می‌گوید:] نه! طوری نیست! هیچ
طوری نشده است! اصفهانی هم هست اتفاقاً!
قضیه‌ای اتفاق نیفتاده! همه چیز خوب است
الحمد لله! هیچ طوری نشده است! هیچ خبری
نیست! واقعاً طرف یابو هم باشد! این یابو هم وقتی
به او می‌گویند، می‌فهمد بیچاره! آن کسی که الان
دارد این کار را انجام می‌دهد باید این زمینه پیش

بیاید تا معلوم بشود او همانی است که اگر در روز
عاشورا بود تیر در چله کمان می گذاشت! همین
شخص عمامه به سر! همین که دارد این حرف را
می زند که هیچی نشده است و همه چیز خوب است!
او همان است که در روز عاشورا...! خیال می کنید
حرمه که بود؟ اینها بودند آقا جان! این آقای شیخی
که الآن دارد این حرف را می زند و این را می گوید،
همین در روز عاشورا تیر به سر علی اصغر
علیه السلام می زد! به آن جدّم امام حسین قسم
می خورم که او در روز عاشورا این کار را می کرد
چون یک جریان است! تو الآن خورشید را داری
انکار می کنی و می گویی که شب است! در روز
عاشورا چه می کردی؟! اینها که در روز عاشورا
آمدند و امام حسین علیه السلام [را شهید کردند] دُم
نداشتند والله! سُم نداشتند! انیاب و اغوال نداشتند.
همین ها بودند! همین ها بودند که وقتی سیدالشهداء
آمد در مقابل آنها محاجّه کرد گفتند: حسین این
حرف ها را برای خودت می زنی، یا بیا بیعت بکن یا
ما [تو را به قتل می رسانیم] هیچ چیز متوجه نیست!

همین است دیگر! خب بفرمایید! بنده حیّ و حاضر
نمونه‌اش را بعد از ۱۴۰۰ سال نشانتان دادم. در این
اوضاع مملکت می‌گوید: هیچی نشده آقا! الحمدلله!
همه چیز خوب است! چون تمام کارها زیر سؤال
می‌رود! برای اینکه کارهای خودش و بقیه زیر سؤال
نرود تمام حقایق و واقعیات را انکار می‌کند. تا یک
هم‌چنین زمینه‌ای پیش نیاید که این افراد نمی‌توانند
خودشان را نشان بدهند. لذا شما نگاه می‌کنید
چهره‌ها همه مسخ و عوض شده است. آدم نگاه
می‌کند کدورت می‌آید و آدم را می‌گیرد و اصلاً
منقلب می‌شود! اینها برای این است که مدام آمده
پرده انداخته است. مدام پرده روی پرده دیگر، پرده
روی پرده دیگر دارد در نفسش می‌رود می‌رود
می‌رود انکار انکار انکار تا جایی که هفتاد میلیون
جمعیت ایران هم بگویند که این است، می‌گوید:
نه‌خیر! این است! چه کسی گفته این است؟! بابا
هفتاد میلیون دارند می‌گویند که این است، از
خودشان هم دارند می‌گویند که این طوری است، نه
[جبهه] مخالف! [می‌گوید که] اشتباه می‌کنند! چشم
تو اشتباه می‌بیند! مثلاً چشم تو این [آب] را خربزه

می بیند! این خربزه است آب نیست! چشم تو بیخود
 آب می بیند! این الآن یک هندوانه آن قدری است! و
 انسان به اینجا می رسد! این مراقبه ای که بزرگان و
 اولیاء می گویند که انسان داشته باشد به خاطر این
 است که آدم به اینجا نرسد که همه یک چیزی
 بگویند، او برای اینکه روی نفسش بایستد یک حرف
 دیگر بزند! لذا خواندن قرآن و امثال ذلک هیچ
 فایده ای ندارد! اگر شب تا به صبح به نماز شب
 بگذرانند فایده ای ندارد دیگر! به جای یک حزبی که
 گفته اند قرآن را هر روز یک دوره بخواند اصلاً سی
 حزب یا سی جزء بخواند، دیگر فایده ای ندارد چون
 همه آنها دارد روی نفس انجام می شود، عین خوارج
 نهروان که قرآن می خواندند بعد هم برمی داشتند سر
 زن و بچه مردم را می بریدند.^۱ هیچ! مثل خوارج!
 هیچ فایده ندارد! خب مسئله این است.

لذا اصلاً مسئله ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام
 باید مخفی بماند و نباید ظاهر بشود تا اینکه
 ﴿لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَن بَيْنَةِ وَيْحٍ يٰ مَنْ

۱. الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۷۵۵

حَيَّ عَن بَيْنَةٍ^۱ روشن باشد. وقتی که همه چیز واضح و آشکار هست، دیگر آنجا کار کردن معنا ندارد. آنجا سفره پهن است! وقتی همه چیز روشن است و کسی نمی‌تواند انکار بکند، دیگر در آنجا آمدن و بر خلاف نفس حرکت کردن اصلاً معنا ندارد و فایده ندارد! لذا یادتان باشد من مدام به این مسئله متذکر می‌شوم، وقتی شما خودتان یک مسئله را انجام بدهید مهم است، نه اینکه امام زمان بیاید به شما بگوید. اگر امام زمان بیاید به شما بگوید فایده‌ای ندارد دیگر! باید حضور حضرت را در کنار خودتان حس کنید و انجام بدهید نه اینکه حضرت بیاید بگوید. آن [دستوری] که حضرت با آن شمائل، با آن جلال، با آن ابّهت و با آن عظمت می‌گوید، نفس در برابر آن ابّهت و عظمت خواهی نخواهی خاضع است! فایده‌ای ندارد. مثل اینکه خدا بیاید بگوید که این کار را انجام بده! [می‌گوید که] چشم چشم چشم! می‌روم انجام می‌دهم! و می‌رود انجام هم

^۱ . سوره انفال (۸) آیه ۴۲. الله شناسی، ج ۱، ص ۳۷۳:

«باید کسانی که هلاک می‌شوند از روی حجت و دلیل باشد؛ و کسانی که زندگانی می‌یابند نیز از روی حجت و دلیل باشد.»

می‌دهد! حج انجام می‌دهد اما فایده ندارد. آن [عمل] رشد نمی‌دهد. فعلی را که امام علیه‌السلام دستور بدهد به عنوانی که او امام است و دارای جلال است، فقط همین قدر باعث می‌شود که انسان گناه نکند ولی اینکه ثوابی بر آن مترتب باشد و موجب تقرّب و عبور نفس بشود و بُرش نفس باشد نیست. دستور حضرت همه‌جا هست. انسان باید دستور حضرت را به‌عنوان دستور حضرت انجام بدهد نه به‌عنوان اینکه امام است! یک امام، یک شخصیت، یک موقعیت، یک وضعیت، امام زمان! امام زمان است دیگر باید انجام بدهیم! اینها نتیجه‌چندانی ندارد. نمی‌گوییم که بی‌نتیجه است ولی نتیجه‌اش [ناچیز است].

لزوم حس کردن امام زمان در همه‌جا و آثار مترتب بر آن

اگر شما حضور حضرت را در کنار خودتان همیشه حس کردید و غیبت او برای شما مثل حضور بود، آن موقع آن عملی را که انجام می‌دهید نفستان را می‌بُرد و عبور می‌دهد و شما را به‌سمت آن حقیقت حرکت می‌دهد چون ولایت حضرت عبارت از عبور نفس است. ولایت امام علیه‌السلام

یعنی عبور نفس از مرتبه ظاهر به مرتبه حق. پس امام علیه السلام حق مطلق است. چرا ما آن حق را فقط در ظهورش دنبال کنیم؟! اگر حق است همه جا حق است. اگر حق است او که دیگر غیبت و ظهور ندارد. لذا امام صادق علیه السلام می فرماید:

کسی که در راه باشد و منتظر قیام قائم ما باشد، درست مثل کسی است که در خیمه خود حضرت است و با آن حضرت وجود دارد و با آن حضرت شهید می شود.^۱

یعنی شهادت پیدا می کند. هیچ تفاوتی ندارد چون غیبت خودش را در همان زمان ظهور قرار داده و دیگر برای او تفاوتی نمی کند که حضرت ظهور بکند [یا نه]! در روایات داریم که تفاوتی ندارد؛ چه ظهور بکند چه ظهور نکند.^۲ چون او خودش را

۱. المحاسن، ج ۱، ص ۱۷۴؛ بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۱۲۶، با قدری اختلاف.

۲. المحاسن، ج ۱، ص ۱۵۵:

«عَنِ الْفَضِيلِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: «مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ لَهُ إِمَامٌ فَمَوْتُهُ مَيِّتَةٌ جَاهِلِيَّةٌ، وَ لَا يُعْذَرُ النَّاسُ حَتَّى يَعْرِفُوا إِمَامَهُمْ، وَ مَنْ مَاتَ وَ هُوَ عَارِفٌ لِإِمَامِهِ لَا يَضُرُّهُ تَقَدَّمَ هَذَا الْأَمْرُ أَوْ تَأَخَّرَ، وَ مَنْ مَاتَ عَارِفًا لِإِمَامِهِ كَانَ كَمَنْ هُوَ مَعَ الْقَائِمِ فِي فُسْطَاطِهِ.»

امام شناسی، ج ۳، ص ۳۴:

«فضیل می گوید: از حضرت امام محمدباقر علیه السلام شنیدم که می فرمود: «کسی که بمیرد و امامی نداشته باشد، پس مردن او مردن مردم جاهلیت است. و مردم در پیشگاه خدا معذور نیستند مگر زمانی که امام خود را بشناسند. و کسی که بمیرد و معرفت به امام خود پیدا کرده باشد برای او دیگر تفاوتی ندارد، ظهور آن امام جلو افتد یا عقب واقع شود. و کسی که بمیرد در حالی که معرفت به امام خود حاصل کرده باشد، مانند کسی است که زنده و با آن حضرت و در چادر آن حضرت باشد.» جهت اطلاع بیشتر از روایات این باب رجوع شود به الکافی، ج ۱، ص ۳۷۱ و ۳۷۲؛ آموزه های

همیشه در کنار حضرت قرار داده و وقتی کسی خودش را در کنار حضرت قرار بدهد، خودش را در حق قرار می‌دهد و او خیلی قوی‌تر می‌تواند از نفس عبور کند تا اینکه خود حضرت در کنار باشد و بشنود و گوش بدهد. دستوراتی که مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - می‌دادند را یک وقتی در خانه بیابند و در بزنند که آقای فلان شما از فردا یک هم‌چنین کاری را انجام بدهید [می‌گویند که] چشم چشم چشم! هرچه امر بفرمایید! می‌رود انجام هم می‌دهد. خوب این نحوه انجام بدهد یا اینکه نه، احساس بکند این دستور دستور ایشان هست یا نیست، حالا برود انجام بدهد! این صد برابر قوی‌تر از آن است و صد مقابل قوی‌تر است. این است که انسان را عبور می‌دهد و از نفس می‌گذراند و به آن واقع و حقیقت مطلب می‌رساند.

مرحوم آقا می‌فرمودند که من برای کارهایی که انجام می‌دادم منتظر دستور استاد نمی‌شدم. روش ایشان این بود. یک وقتی استاد به ایشان دستور

می داد، خب نمی داند دیگر. آدم وقتی نمی داند باید به او بگویند ولی وقتی که انسان بداند، دیگر برای چه می خواهد منتظر باشد؟ خب می داند نظرش چیست دیگر! وقتی نظرش هست باید برود انجام بدهد. بعضی ها پیش آدم می آیند [و می گویند که] آقا ما می دانیم ولی شما به ما بگو! من هم می گویم که هیچ وقت هم چنین عرائضی ندارم که بخواهم بگویم، اگر می دانی برو انجام بده! حالا مثلاً یک عنوان تحریک و تشویق و فلان [می خواستند]. ایشان می فرمودند: من هیچ گاه برای مطالبی که احساس می کردم مورد تأیید استادم هست، منتظر دستور او نمی شدم. این خیلی انسان را جلو می برد! خیلی! اصلاً او را در یک وادی می کشاند و او هم وقتی ببیند این طوری است، مدام به قلب می اندازد! اینها از آن طرف می آید دیگر! مدام به قلب و نفس و فکر او می رسد چون خودش را سپرده است دیگر! از آن طرف سیم وصل می شود و او دیگر خودش اتوماتیک وار می آید و آنچه را که باید انجام بدهد انجام می دهد.

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد